

جزوه فارسی ۲

(شرح و تحلیل درس‌های کتاب فارسی پایه یازدهم)

تهیه کننده:

نصراله احمدی مهر – دبیر ادبیات شهرستان رامشیر

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم



۱- به نام چاشنی بخش زبان ها حلاوت سنج معنی در بیان ها

قلمرو زبانی: چاشنی بخش: طعم دهنده (اثر بخش) / حلاوت سنج: معیار سنجش شیرینی
قلمرو ادبی: واج آرایبی: «ن» / زبان: مجاز از سخن / چاشنی بخش زبان ها - حلاوت سنج معنی: حس آمیزی
قلمرو فکری: به نام خداوندی که لطفش سبب تاثیرگذار شدن سخن است و یاد او معیاری برای شیرینی سخن است. (معنی دیگر مصراع دوم: شیرینی بخش کلام است.) مولوی نیز بیتی نزدیک به این معنی دارد:
 این سخن همچو ستاره است و قمر لیک بی فرمان حق ندهد اثر

۲- بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش

قلمرو ادبی: سر، دل: مجاز از انسان / تلمیح به آیه: «تَعَزَّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذَلَّ مِنْ تَشَاءٍ.» *معنی: هر کس را بخواهی عزت می دهی و هر که را بخواهی خوار می کنی. / بلند آن سر: کنایه از سرفراز بودن / بیت آرایه موازنه دارد.
قلمرو فکری: خداوند هر که را بخواهد، بلند مرتبه و هر که را بخواهد افسرده و غمگین می سازد.
 (معنی دوم: آن کسی بزرگ و والامقام است که خداوند او را بزرگ گردانده است و کسی پست و فرومایه است که خداوند او را پست و زبون ساخته است.)

۳- در نایسته احسان گشاده است به هر کس آنچه می بایست داده است

قلمرو زبانی: گشاده: باز / نایسته: باز
قلمرو ادبی: در احسان: اضافه استعاری / واج آرایبی: «س»
قلمرو فکری: در احسان و بخشش خداوند برای همه باز است. به هر کس آن مقدار که شایسته و لازم است، عطا کرده است.

۴- به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

قلمرو زبانی: نی: نه / حذف فعل «باشد» به قرینه لفظی در آخر بیت .
قلمرو ادبی: مو: مجاز از مقدار بسیار اندک / نی یک موی باشد بیش و نی کم: کنایه از اینکه همه چیز در جای خودش قرار دارد / بیش، کم: تضاد
قلمرو فکری: خداوند، جهان را به گونه ای آفریده که همه چیز در مکان و اندازه ی خود است. هیچ چیز کم یا زیاد خلق نشده است.

۵- اگر لطفش قرین حال گردد همه ادب‌ها اقبال گردد

قلمرو زبانی: قرین: همراه

قلمرو ادبی: اقبال، ادبار: تضاد

قلمرو فکری: اگر لطف و محبت خداوند یار و همراه انسان گردد، همه بدبختی‌هایش به خوشبختی تبدیل می‌شود.

۶- وگر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای

قلمرو زبانی: حذف فعل «آید» در مصراع دوم به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: پای یک سو نهادن: کنایه از پشت کردن و کاری نکردن / پای، رای: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: اگر لطف خداوند شامل حال بنده‌اش نشود، دیگر از دست اندیشه و عقل کاری بر نمی‌آید و انسان ناتوان می‌شود.

۷- خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره رای

قلمرو زبانی: «را»: حرف اضافه (به) / «تا»: حرف اضافه است.

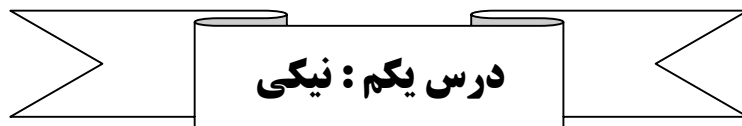
قلمرو ادبی: تیره، روشنایی: تضاد / تیره رای: حس آمیزی

قلمرو فکری: اگر خداوند عقل را هدایت نکند و روشنایی نبخشد، تا ابد در جهل و نادانی خواهد بود.

۸- کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیستم از هیچ آگاه

قلمرو ادبی: متناقض نما: (کمال عقل در ناآگاهی است!) / عقل گوید نیستم آگاه: تشخیص

قلمرو فکری: زمانی عقل در راه شناخت و معرفت به کمال می‌رسد که به نادانی و ناآگاهی خود اقرار کند.

**۱- یکی روبهی دید بی دست و پای فرو ماند در لطف و صنع خدای**

قلمرو زبانی: صنع: آفرینش

قلمرو ادبی: بی دست و پا بودن: کنایه از ناتوانی / فرو ماندن: کنایه از حیرت و تعجب

قلمرو فکری: شخصی روباهی بی دست و پا (معیوب) دید و از آفرینش و لطف خدا در شگفت ماند.

۲- که چون زندگانی به سر می‌برد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

قلمرو زبانی: چون: چگونه؟

قلمرو ادبی: به سر بردن: کنایه از گذراندن

قلمرو فکری: که این روباه چگونه زندگی خود را سپری می‌کند؟ با این دست و پای ناقص، چگونه و از کجا غذا می‌خورد؟

۳- در این بود درویش شوریده رنگ که شیری بر آمد شغالی به چنگ

قلمرو زبانی: درویش: تهیدست / برآمد: پدیدار شد / شیر، شغال: تناسب

قلمرو ادبی: شوریده رنگ: کنایه از آشفته حال بودن

قلمرو فکری: درویش پریشان حال در این فکر و اندیشه بود که ناگهان شیری که شغالی شکار کرده بود، از راه رسید.

۴- شغال نگون بخت را شیر خورد بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

قلمرو زبانی: / شیر: نهاد جمله است.

قلمرو ادبی: شیر، سیر: جناس ناهمسان / نگون بخت: کنایه از بدبخت

قلمرو فکری: شیر مشغول خوردن آن شغال شد. اندکی بعد، روباه رفت و باقی مانده‌ی آن شکار را خورد و سیر شد.

۵- دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد

قلمرو زبانی: مرجع ضمیر «ش»: روباه. افتاد (شکل قدیمی «افتاد»)

قلمرو ادبی: روزی رسان: کنایه از خداوند است. / واج آرایه: «ر»

قلمرو فکری: روز دیگر، این اتفاق باز هم رخ داد و خداوند دوباره روزی روباه را به او رساند.

۶- یقین، مرد را دیده بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

قلمرو زبانی: «را»: اضافه فک اضافه (دیده مرد) / شد: رفت

قلمرو ادبی: تکیه بر آفریننده کرد: کنایه از توکل بر خدا کرد.

قلمرو فکری: یقین به اینکه خداوند روزی رسان است، چشمان مرد را باز کرد. رفت و توکل بر خدا کرد. (از آن زمان به بعد کار نکرد.)

(* معنای دیگر مصراع اول: یقیناً مشاهده آنچه که دیده بود، مرد را آگاه و بیدار کرد. اگر این معنی را برای مصراع اول انتخاب کنیم در این صورت: «یقین» قید است، «را» نشانه مفعولی و «دیده»، نهاد است.)

۷- کزین پس به گنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

قلمرو زبانی: گنج: گوشه / پیل: فیل / که: زیرا

قلمرو ادبی: مور، زور: جناس ناهمسان / به گنجی نشست: کنایه از کاری نکردن، عزت / در مصراع اول تشبیه به کار رفته است. (من مانند مورچه ای به گنجی می نشینم.) / فیل: نماد قدرت / مورچه: نماد ضعف و ناتوانی

قلمرو فکری: [مرد با خود گفت: از این به بعد مانند مورچه‌ای در گوشه‌ای می نشینم. چرا که فیل‌ها با همه‌ی زورمندی خود فقط روزی تعیین شده‌ی خود را دریافت می‌کنند.

(مفهوم مصراع دوم: به دست آوردن رزق و روزی به زور و توانمندی بستگی و ارتباط ندارد.)

۸- زرخندان فرو برد چندی به جیب که بخشنده روزی فرستد ز غیب

قلمرو زبانی: که: زیرا

قلمرو ادبی: زرخندان به جیب فرو برد: کنایه از به تفکر فرورفتن (در اینجا منظور در خانه نشستن و تلاش نکردن است) / جیب، غیب: جناس ناهمسان / تلمیح به آیه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ * هَمَانَا رُوْزِي بَخْشِنْدَهُ خَلْقَ تَنْهَا خَدَاسْت» قلمرو فکری: مرد مدتی دست از تلاش برداشت و بیکار در گوشه‌ای نشست. به امید این که خداوند، روزی‌اش را از غیب بفرستد.

۹- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

قلمرو زبانی: جهش ضمیر «ش»: (تیمارش) - (رگش، استخوانش، پوستش)

قلمرو ادبی: چنگ: ایهام: ۱- دست ۲- نوعی ساز / تیمار خوردن: کنایه از یاری و پرستاری / بیگانه، دوست: تضاد / دوست، پوست: جناس / چو چنگ، رگ و استخوان و پوستش ماند: تشبیه قلمرو فکری: هیچ کس، نه آشنا و نه بیگانه دلش به حال او نسوخت. مانند چنگ (نوعی ساز) لاغر و نحیف شده بود.

۱۰- چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / جهش ضمیر «ش»: ... به گوشش آمد. / «ش» در صبرش: متمم است. (برای او صبری نماند...) / این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.

قلمرو ادبی: هوش، گوش: جناس ناهمسان / دیوار محراب: مجاز از عالم غیب و ندای درون قلمرو فکری: وقتی به سبب ناتوانی و ضعف بدنی کاملاً بی‌طاقت شد، از گوشه عبادتگاه (عالم غیب) ندایی شنید که می‌گفت:

۱۱- برو شیر درنده باش، ای دغل مینداز خود را چو روباه شل

قلمرو زبانی: دغل: صفت جانشین اسم (مرد دغل)

قلمرو ادبی: شیر درنده باش: تشبیه / مینداز: کنایه از تظاهر به ناتوانی / مینداز خود را چو روباه: تشبیه / شیر: نماد افراد نیرومند و متکی به خود / روباه: نماد افراد کم‌همت و وابسته به دیگران. قلمرو فکری: ای حيله‌گر! برو مانند شیر تلاشی از خود نشان بده. مثل روباه ناتوان، خود را در گوشه‌ای رها نکن.

۱۲- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟

قلمرو زبانی: چه: چرا / پرسش انکاری

قلمرو ادبی: چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر: تشبیه / واج آرای «چ» / شیر، سیر: جناس ناهمسان قلمرو فکری: چنان بکوش که از تو، چیزی برای دیگران (افراد ضعیف) بماند؛ دقیقاً مانند شیر که غذایی از او برای روباه باقی ماند. چرا مانند آن روباه ضعیف، منتظر باقی مانده‌ی غذای دیگران هستی؟

۱۳- بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

قلمرو ادبی: بازو: مجاز از نیرو و قدرت / مصراع دوم: نتیجه تلاشت به خودت بازمی‌گردد. / تلمیح به آیه «ان لیس للانسان الا ما سعی» معنی: برای انسان بهره‌ای جز تلاش و کوشش او نیست»
قلمرو فکری: سعی کن از قدرت و نیروی خودت استفاده کنی؛ زیرا نتیجه‌ی تلاش تو، به خودت باز خواهد گشت.

۱۴- بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

قلمرو ادبی: دست گرفتن: کنایه از کمک کردن / جوان، پیر: تضاد / خود را افکندن: کنایه از به ناتوانی زدن
قلمرو فکری: ای جوان! سعی کن به دیگران کمک کنی، نه اینکه خود را ناتوان نشان دهی تا دیگران به تو کمک کنند.

۱۵- خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

قلمرو زبانی: «را»: فک اضافه (بخشایش خدا)
قلمرو ادبی: تلمیح به حدیث پیامبر(ص): «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده» معنی: مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبان او در امان باشند» / واج آرایی: صامت «ش» / تمثیل
قلمرو فکری: بخشایش خداوند شامل حال بنده‌ای می‌شود که مردم از برکت وجود او در آسایش و راحتی باشند.

۱۶- گرم ورزد آن سر که مغزی دراوست که دون همتانند بی مغز و پوست

قلمرو زبانی: گرم ورزیدن: جوانمردی کردن / دون همت: فرومایه
قلمرو ادبی: سر: مجاز از انسان / مغز: مجاز از اندیشه و فکر / پوست: مجاز از ظاهر
قلمرو فکری: انسان‌های عاقل و دانا، کریم و بخشنده‌اند اما انسان‌های بی‌عقل و بی‌فکر، پست و کم‌همت هستند.

۱۷- کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

قلمرو زبانی: سرا: خانه
قلمرو ادبی: دو سرا: استعاره از دنیا و آخرت / نیک، نیکی: جناس
قلمرو فکری: کسی در دو جهان رستگار و خوشبخت است که به مردم خوبی کند.